



مرادم از تربیت ، از بشر آدم آفریدن است .

مرادم از انسان موجود اجتماعی ابزار ساز و یا حیوان ناطق نیست که این همه تعریف بشر است .

این استعداد ها و غرائز فردی واجتماعی و عالی توضیح آدم نیست .

آدم کسی است که بر تمام استعداد هایش حکومت دارد و رهبری دارد و به آنها جهت میدهد .

مرادم از تربیت ، تربیت بدنی و تربیت قومی و قبیله ای نیست .

مرادم این است که استعداد های بشر تا حد انسانی رشد کند .

مفهوم تربیت

مرادم از انسان موجودی است که از سطح
غریزه‌ها بالا آمده در حد وظیفه و انتخاب
زندگی میکند .

خوراک او ، پوشاک او ، دوستی او ،
نشستن و برخاستن و حرکت او ، از هوسها ،
از غریزه الهام نمیگیرند ، و هیچ چیز در
وسعت روح او موجی ایجاد نمیکند و جز
وظیفه آن هم وظیفه‌ای از خدای او در او
حرکتی نمیآفریند .

این حیوان است که بخاطر غریزه‌ها زندگی
میکند و راه می‌رود ، اما انسان باید از این
سطح بالاتر بیاید و از تضادی که در نهاد
اوست مدد بگیرد و حرکت کند آن هم حرکتی
نه بسوی آنچه در حد او و یا پائین‌تر از او
است .

حرکت بسوی وجودی برتر و بالاتر وی نیاز
و بی مانند و نامحدود ، و دیگر این انسان از
بند رهیده و به وسعت رسیده این انسان دریا
دل ، با قطره‌ای طوفان نمیگیرد و با جلوه‌ای
وهوسی موج بر نمیدارد .

این ما هستیم که با حرفی شاد میشویم و از
حرفی میرنجیم ، با صناری قالب نهی
میکنیم و این ما هستیم که هوسهای ما
درما حرکت ایجاد میکند و این ما هستیم
که دنیا چشمان را پر میکند و دگرگونمان
میسازد .

اما آنها که از اسارتها ریمده‌اند و به عشق
حق رسیده‌اند و در حد وظیفه‌زندگی میکنند
جز با امر او ، جز با حکم او ، جز با اشاره

او براهی نمیروند و با یک اشاره اش با سر
میروند .

آنها که دریادل شده‌اند دیگر این قطره‌ها
حتی این رودها در آنها سرشاری و لبریزی
نمیآورد ، که رودها از دریا برخاسته‌اند
و به دریا پیوسته‌اند .

آنها که عظمت هستی را دیده‌اند و دنیا را
در میان هستی تماشا کرده‌اند و زمین را از
بالا دیده‌اند دیگر زمینی را نمیبینند و با
آنها مانند قرص نانی نمیبینند و به آن قانع
نمیشوند که " مَأْتَاغُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ
الْأَقْلِيلُ " دنیا در میان وسعت آخرت بسیار
ناچیز است .

آنها که عظمت هستی و قدرت خداوند هستی را
دیده‌اند به هستی قانع نمیشوند و حتی از
بهشت و تمام هستی آزادانه میگذرند که
" رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ " و این روح به عظمت
رسیده و از مرزها گذشته دیگر با کمکها تحریک
نمیشود و با کوچکها اسیرنمیشود و جز وظیفه
چیزی ، موج در او نمیآفریند و شوری نمیآورد
در این حد بشر آدم میشود و با این عظمت
است که بشر به انسانیت میرسد .

در این جا مرادم از تربیت روشن میشود
که تربیت آن راه و آن نظامی است که از بشر
انسان میسازد ، انسانی که بار امانت را
میتواند به دوش بگیرد و قدرتها و صنعت‌ها و
تکنیکهای پیشرفته در دست او و در زیر پای
او را بالاتر و جلوتر میآورد ، و این قدرت و
ثروت و علم و صنعت برای او و غروری نمیآفریند

روشهای تربیتی :

که وظیفه ای میسازد . اینها بار امانت است
نه بال افتخار .

شکل تربیت انسان :

از آنجا که انسان با آزادی همراه است و از رقابت و تضاد استعدادها برخوردار ، نوع تربیت او با تربیت دامها و درختها تفاوت خواهد داشت .

تربیت انسان نمیتواند مسخ او و پوک کردن او و غلظاندن او باشد هرگونه تربیتی که با دست خودم تحقق نگیرد و با انتخاب من همراه نباشد در واقع مسخ کردن من و نفی کردن حساب میشود .

و این است که تربیت‌های تلقینی و تقلیدی و تحمیلی و سستی ارزش زیاد نخواهند داشت حتی گاهی ضدارزش هستند ، و عاملی نفی انسان و آخر سرهم باعث عصیان و طغیان او این درست نیست که دیده‌های خود را نقالی کنیم و از عشق خود حرف بزنیم و یا دیگران را بغل کنیم و یا بر یقین خود پیا- فشاری کنیم و سوگند بخوریم ، چون یقین هر کس در درون اوست به دیگران نمیرسد . مگر هنگامی که نشان بدهیم که چگونه واز کجا باین یقین رسیده‌ایم و باین روش دست یافته‌ایم و با چه کلیدها و ملاک‌هایی حرکت کرده‌ایم .

هنگامی که میخواهیم فردی را بسازیم و با جامعه‌ای را بازسازی کنیم ، ناچاریم که در اعماق بکاویم و ریشه‌ها را بیدار نماییم .

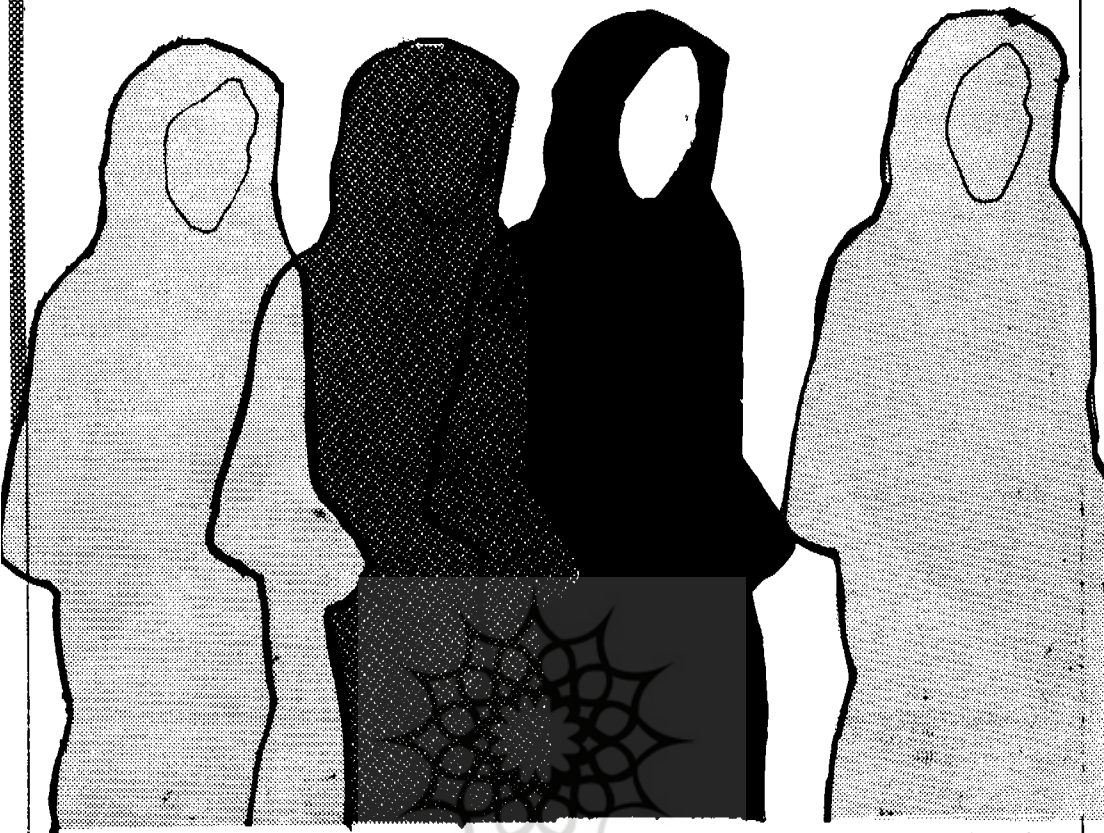
برای سازندگی و تربیت روشهایی هست :
۱- باشعارها داغ کردن و با تلقین حرارت دادن .

۲- شاخ و برگ دادن و در سطح کاویدن .
۳- به دوش کشیدن و بغل کردن .
۴- کلیدها و ملاکها و روشها را به دست

دادن و روشنی دادن و وریشه دادن و این پیداست که با این روش آخر زودتر به نتیجه میرسیم ، و بهره‌های عظیم تری بدست می‌آوریم آنها که داغ شده‌اند ، با عوض شدن محیط زود سرد میشوند و در برابر طوفانها برگ میریزند و هنگام تنهائی ، نه تنها نعش میشوند و می‌مانند بلکه همچون بچه‌های لوس که بغلی شده‌اند ، همینکه زمینشان بگذاری نق میزنند و دراز میشوند و میخوابند .

برای سازندگی و تربیت باید از اعماق شروع کرد ، هنگامی میخواهیم رفتار و گفتار کسی را عوض کنیم ، هنگامیکه میخواهیم لباس کسی را دیگرگون کنیم باید پیش از این مرحله عشق‌ها و علاقه هایش را عوض کنیم . و ناچار شناخت‌هایش را و ناچار فکرهايش را ، که ادامه تفکر شناخت است و ادامه عشق عمل .

باین روش نتیجه‌های سریعتری بدست می‌آید ، اگر فقط لباس کسی را عوض کردیم و چادر بر سرش انداختیم و نماز خوانش کردیم و با شعارها و تلقینها و باتشویقها و تهدیدها ،



باشد این سازندگی اولین و بزرگترین وظیفه است و با سایر مشاغل و برنامه‌ها منافات ندارد .

عطار هنگامی که جای را در پاکت میریزد میتواند شناختی در مغز و عشقی در دل و وسعتی در روح طرف بگذارد در جای کشیدنش به او درسهایی بدهد .

با هنگامیکه دارد آجرها را به هم پیوند میزند و بر روی هم میگذارد میتواند از

داغش کردیم ، بدون اینکه از درون روشنش کرده باشیم و عشقی در نهادش گذاشته باشیم ناچار در محیطی دیگر سرد میشود و یخ میزند همانطور که آهن تفتیده در محیط دیگر سرد و سخت میشود .
گسترده‌گی مسئولیت تربیتی :

مسئله تربیت و سازندگی بزرگترین مسئولیت ما در این قرن وحشی است ، این اولین مسئله است زیرا هر بقالی ، بنائی ، نجاری ، طبیبی و مهندسی باید قبلا تربیت شود و نه تنها تربیت که مربی دیگران هم

لطفا ورق بزنید

بیوندها و وحدنها و هندسی‌ها و فداکاریهای
خود نمونه‌هایی در دسرس بگذارد
و سازندگیهای دانه باشد .

هرکس در هر کجاکه هست میتواند سرور
بپاشد و راهها را روشن کند ، مسئله این
است که ما بجایها ، آجرها و درها و
دیوارها بیش از هر چیز فکر کرده‌ایم و خود

را در زندان زندگی بسنه خود محبوس
ساخته‌ایم ، و در قبرستان نکرارها مدفون
نموده‌ایم ، و با کمان نیست ، که یوسیده‌ایم و
از دست رفته‌ایم و خودمان بزرگترین مجهول
مانده‌ایم اگر ما بخویش و بد انسانها بسنه
اندازه‌ای که بیک لیوان خالی فکر کرده‌ایم
فکر نکردیم ، می‌واسسیم در هر راه این
کامها را برداریم و در هر کلاس درس‌هایی
بدهیم و در این دادوسند بهره‌های برکی به
دست بیاوریم .

شهرستان علوم انسانی
رتال جامع علم

مربی خوب آن نیست که خود بجای افرادش میبندد و تصمیم میگیرد واز دیده‌ها و تصمیماتش ، برای آنها سخن میگوید ، بل مربی ، کسی است که افراد را در جریان نیازها میگذارد و آنها را آزاد میکند و آموزش میدهد که خود ببینند و حرکت کنند و سپس در سربزنگاه ها و در کنار حادثه‌ها تذکر میدهد و یادآوری مینماید که ببینند و پیش‌بنازند . آنجاکه مربی ، آگاهیها را بصورت بسند - بندی و صادراتی به افراد میرساند در واقع آنها را مسخ کرده و شخصیتشان را شکسته ، و آنها را فلج ویی یا بارآورده است و اینها در کنار حادثه‌های جدید ، بیچاره میمانند . مربی میتواند بجای بالا رفتن از قله ، و حرف زدن از دیدگاهها ، راه رسیدن به قله را نشان بدهد ، ناهمه از ابعاد گوناگون و از زاویه‌های مختلف ، بتماشای پردازند و برداشتهای سرشار و عظیمی را بدست بیاورند .

آنجا که هدف تربیتی غلطاندن (اَفَاتُ نَكَرَهُ النَّاسُ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) و به دوش کشیدن نیست ، بلکه هدف راه رفتن و به پا ایستادن انسان (مَنْ شَاءَ انْخَدَلِ رِبِّهِ سَبِيلًا) انتخاب و اتخاذ (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) ، اوست در اینجا کار مربی و روش او هم عوض میشود .

کار مربی نقش مربی ، آزادی دادن و

انسان را در تضادها گذاشتن است .

مسئولیت مربی این است که او ((کسی را که تحت تربیت دارد)) با راههای تازه ، همراه کند و او را در زمینه تضادها بگذارد ، تا او راه خودش را انتخاب نماید .

کار دیگر مربی آموزش دادن و تعلیم دادن (يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) و راه رسیدن تا قله‌ها را نشان دادن است . اوست که باید طرز برداشت و طرز تفکر را به انسان بیاموزد . و روشها را بدست بدهد .

این تنها کافی نیست که ما رابه صدقه ببندند ، و اینگونه بی‌نیاز کنند که این داغ کردن‌ها و برگ چسباندن‌ها فائده‌ای ندارد . بهتر این است که ما را با روشها و حرفه‌ها آشنا کنند و ما را تا قله‌ها بالا ببرند .

جوشش ، بهتر از بخشش است . مسئولیت سوم مربی است که با تذکرها ، قطره‌های متراکم و زمینه‌های آماده را شعله‌ور کند ، و حرکت و پیشرفت را فراهم سازد . روش بگریان انداختن فکر :

برای بگریان انداختن فکر گاهی از استدلالها شروع میکنیم ، و با دلیل و منطق فکر را به راه میاندازیم .

ولی در حقیقت این براه انداختن نیست بلکه فکر را به زیر بار کشیدن است . این روش فکر را مشغول و متوقف میکند و به زیر میکشد . سنگینی استدلال برای فکر رکود

لطفا ورق بزنید

در این صورت استدلال‌ها مستقیماً دریافت شده‌اند و بدون سنگینی در فکر هضم گردیده‌اند و در ضمن شخصیت افراد، و استقلال آنها مجروح نگردیده است .

طرح سؤال باید با آگاهی و دقت همراه باشد نه با هجوم و حمله ، چه بسا که انسان باید مدتها خود را متفکر و غمگین نشان بدهد و طرف را به سؤال وادار کند .

نگرشی به ابعاد تربیت

۱- تربیت کودک :

یعنی شکوفا کردن استعدادها و برآوردن نیازهای او .

۲- نیازهای کودک :

نیازهای کودک فقط خوراک و پوشاک و محبت و... نیست و استعدادهای او خواندن و نوشتن و انباشتن حافظه نیست .

از استعداد نتیجه‌گیری "فکر" و اندازه - گیری و سنجش " عقل" و انتخاب و اراده و وجدان هم دارد ، و لذا نیاز به امنیت و یقین و استقلال و اعتراف هم دارد .

کودک هم مغز دارد و هم قلب ، از این رو هم روشنفکری می‌خواهد و هم روشندلی .

۳- شکوفايي استعدادها :

مربی باید تمامی استعدادهای کودک را شکوفا کند و بارور کند .

۴- عوامل باروری استعدادها :

استعدادها با دو عامل احتیاج و هدف

میاورد و اگر حرکتی هم باشد آن حرکت فکر نیست . این حرکت خود استدلال و حرکت خود منطبق است .

بهترین راه برای بکار انداختن فکر طرح سؤال هائی حساب شده است .

انسان در برابر سئوالها می‌خواهد جوابی بیاورد و برای بدست آوردن جواب ناچار است فکر کند و دست و پا کند ، و در نتیجه فکر به جریان افتاده و حرکت کرده است .

در صورتیکه سئوالها حساب شده و دقیق باشند ، فکر زودتر به شناخت‌ها و به عقیده و علاقه و بحرکت و عمل منتهی می‌گردد .

طرح سؤال برای حرکت فکری ، راهی است که پیامبران از آنجا رفته‌اند و قرآن خبر می‌دهد ، و می‌بینیم سئوالهائی را که تلنگرهای محرک فکر هستند و در قرآن به کار گرفته شده‌اند (أَفِي اللَّهِ شَكٌّ أَتُنْكُم لَتَكْفُرُونَ بِالذِّئْبِ ... أَتُنْكُونُ ...) .

مربی آگاه بجای اینکه با سنگینی استدلالها فکر را خسته و تنبل کند ، با سؤال ها و راهنمائیها فکر را آماده میکند و حرکت می‌دهد و به مقصد میرساند .

مربی آگاه آن نیست که بجای افراد فکر بکند و استدلال کند و بفهمد و به بیند ، مربی آگاه کسی است که چشم افراد را باز میکند و پرده‌ها را کنار میزند و فکر را حرکت میدهد تا افراد استدلال‌ها را بیابند و بفهمند و زیباییها را به بینند .

، به عقیده‌ای پای‌بند سازد نبایسد
این‌ها را به او تزریق کند و تحمیل کند و با
جایزه‌ها و کف زدن‌ها او را حرکت بدهد و با
شعارها او را داغ کند .

نباید کودک را سنتی بار بیاورد ، چون
این سنت‌ها در دوران بلوغ گرفتار ضد
سنت‌ها میشوند و کنار میروند . ما میبینیم
آنها که در خانواده مذهبی و در دامان

بارور میشوند و شکوفا میگردند ، کودک‌وقتی
که احتیاج دارد فریاد میزند و انسان هنگامی
که نیاز دارد از غار خویش بیرون میآید .

کودک برای رسیدن بیک توپ ، بیک
عروسک ، بیک هدف حرکت میکند ، بل
می‌رود و بر سرپا میایستد و راه می‌افتد و میکوشد
و در این کوششها از استعداد‌های خود کمک
میگیرد .



احتیاج‌ها و سختی‌ها
هستند که انسان را
عمیق میکنند و به نبوغ
میرسانند .

هدف‌ها و خواسته‌ها
هستند که انسان را
پیش‌میرانند و استعداد
هایش را بیرون
میریزند . مری باید
کودک را در زمینه‌هایی
بگذارد که احتیاج‌ها را
حس کند و بارور شود .
و باید چشم کودک را
باز کند و هدف‌ها را
نشانش بدهد تا کودک
ببیند و راه بیفتد .

۵- شیوه تربیت :

کسی که میخواهد

کودک را به هدفی ، به
مکتبی

متحد باشید

نامه‌ای از مادر بنورک

۱۹ را در حقیقت من گرفتم که دیشب آنقدر بانو سروکله زدم ، تا لغت‌های دیکتهات را نوشتی
آره مامان .. راستی مامان باید پنجاه تومن بمن بدی
پنجاه تومن بدم ؟ برای چی ؟
باید بدی مامان . . .
ما باید نداریم ، من از کلمه باید خیلی بدم می‌آد ، تادلش را ندانم . . .
مامان ، جون بابا بدین
همین که گفتم ، تا دلش را ندانم ، و ندانم تو برای چی می‌خواهی نمیده‌م . . .
مامان بچون شما می‌خواهم .. خوب بهتون میگم می‌خواهم چه بکنم ، امانه الان
بالاخره شما می‌فهمید . . .

محسن همبیکه از مدرسه برگشت کیف خود را در اطاقش گذاشت و مامان ، مامان گویان دوید بطرف آشپزخانه که مامانش در آنجا سرگرم تهیه غذا بود
سلام مامان
سلام . . . چرا اینطور نفس نفس می‌زنی . . . ؟
آخه مامان از مدرسه تا اینجا دویدم
به‌بین چه عرقی کردم
چه اجباری داشتی که بدوی . . . شاه‌ها همچین که زنگ مدرسه را می‌زنند خیال میکنید که از زندان فرار کردید
آخه مامان نمره دیکته‌ام امروز نوزده شد خیلی خوشحال شدم ، دویدم که زودتر بشما بگم
آفرین . . . اما محسن میدانی که این نمره

تانهم برای چه منظوری میخواهی نمیدهم
محسن که در مغزش مشغول نقشه کشیدن بود
که چگونه این پول را مادرش بگیرد واز مدرسه
تاخانه آنها باخودش تمرین کرده بود گفت :
مامان اگر شما این پول را بمن ندین میرم از
خاله ملی قرض میکنم

قرض میکنی ؟ آنوقت قرض را از کجا
میدی ؟ آره خاله ملی اونجا پولها را
برای تو کیسه کرده . . . قرض میکنم . . .
قرضات را از کدام عایدات میدهی . . . ؟
فکرش را کردم مامان . . . عیدیهایم را که
گرفتم به قرض میدهم

اوه . . . حالا کونا عید . . . ده ماه داریم
به عید . . . ماتازه ماه دوم سال هستیم . .
میدونم مامان . . . اما خاله ملی بمن میده
مامان جونم شما بدید دیگه . . . بخدا هر
چی شما بگوئید من انجام میدم . . مامان
بهمه حرفهای شما گوش میدم . . . بچون
مامان نمبخوام خرج کنم . . شما عاقبت می-
فهمید میخواهم چه بکنم مامان
قربونت برم خوب بدین دیگه . . . مامان
جونم . . .

مادر هم که نتوانست در مقابل انماسهای
فرزندش مقاومت کند وهم نميخواست باین
زودی تسلیم شود بالاخره گفت :

خوب محسن جان حالا برو لباسهای مدرسات
را بیرون بیار تا من فکرهايم را بکنم بهبینم
چه میتوانم برایت بکنم . . .

مامان جون . . . مامان جون . . . قول میدید

که پنجاه تومان را بدید ؟
بشرطی که تو پسر خوبی باشی قول میدهم ،
اما باید بگوئی چه میخواهی بکنی . . . ؟
مامان خودت الان گفتی " باید " نگو . . .
ای شیطان . . . خیلی خوب من پول را میدهم
توهم خرج آنها بگو خوب شد . . .
آخ جون . . مامان . . .

محسن رفت که لباسهای مدرساتش را از تن
بیرون بیاورد . . مادرش با خودمیانددیشید
واز خودش میپرسید که محسن این پول را
برای چه میخواهد . . . ؟ شیشه پنجره کسی
را شکسته . . میخواهد تاوان آنها بدهد . . ؟
بکسی خسارتی وارد آورده . . . ؟ هرچه فکر
کرد عقلش بجائی نرسید بالاخره گفت :

محسن من این پنجاه تومان را بعنوان جائزه
نمره نوزدهی که امروز از دیکته گرفتهای بتو
میدهم اما شرطش این است که بگوئی باآن
چه خواهی کرد . . .

مامان ، حالا که قرض نمیدهی که میخواهی
بدانی با آن چه میکنم . . شما این را که بمن
جائزه میدید یعنی بمن بخشیدید . . پس
پول مال خودم میشود ، شما دیگر چکار

دارید که من با آن چه میکنم ؟ . . .
درست است که مال خودت میشود اما چسبون
تو هنوز کوچک هستی و بسن بلوغ نرسیدی
نمیدانی پول را چگونه باید خرج کنی اینست
که بتو میگویم پولی که مال خودت هست
خرج میکنی بمن بگو که چطور خرج کردی . .
عصر همانروز مامان محسن در حیاط منزل

مشغول آبیاشی بود که صدای حرف سعید را با مادرش می شنید . . .

سعیدهم از مادرش پنجاه تومان میخواست سعیدهم بمادرش التماس میکرد . . سعیدهم مادر را قسم میداد که این پول را در اختیارش بگذارد . . . بالاخره اوهم گفت اگر این پول را نمیدهی میروم قرض میکنم اوهم در جواب مادرش که میگفت قرض را از کجا خواهی داد میگفت از عیدی هایم از پول روزانه ای که از بابام میگیرم وتوی قلکم میریزم

مادر محسن با استراق سمعی که از حرفهای سعید ومادرش میکرد وباخود می- اندیشید که باید رابطه ای بین این دو

خواسته باشد . . . مثل اینکه سعید ومحسن از یک منبع الهام گرفته اند هر دوی آنها پنجاه تومان میخواهند ، هر دو محل خرج آنها بروز نمیدهند ، هر دو در پایان تقاضا که راه را بسته میبایند تقاضای قرض میکنند و باز پرداخت قرض را موکول بدریافت عیدی مینمایند باید کاسه ای زیر نیم کاسه باشد که اینها بروز نمیدهند مادر محسن از آنچه که در حیاط از حرفهای مادر سعید و سعید استراق سمع نموده بود با محسن چیزی نگفت اما همماش در فکر بون این تقاضای قرض محسن مادر را خیلی بخود مشغول کرده بود . . . شامگاه که بدر محسن از کار بمنزل بازگشت



به همسرش گفت آقای م ، امروز از من گله میکرد که ما سالهاست که باهم همسایه هستیم در کوچه وخیابان که یکدیگر را می-بینیم با اشتیاق یکدیگر را میبوسیم واز دیدار یکدیگر خوشحال میشویم اما تاکنون یکبار هم بخانه یکدیگر رفت وآمدنکردهایم از من قول گرفته که امشب بعد از شام برویم بدیدن آنها

اتفاقا منم بدم نمیآید برویم منزل آنها ، چون من هم با خانمش سلام وعلیک دارم ، هر بارهم که یکدیگر را می بینیم تعارف میکنیم اما تا حالا فقط با تعارف برگسزار کردهایم

زن و شوهر پس از صرف شام عازم رفتن منزل آقای "م" شدند اما مادر محسن از تقاضای محسن با شوهر سخنی نگفت ، چون مجالی پیدا نکرده بود تا وقایع روز را برای شوهر شرح دهد . . . در منزل آقای "م" با خوشآمد گوئی خانم و آقای "م" مواجه شدند وپس از تعارفات لازم واطهار خوشوقتی از اینکه پس از سالها همسایه بودن برای اولین بار در منزل از یکدیگر پذیرائی میکنند مشغول صحبت شدند از هردری سخن میگفتند بالاخره از سروصدای بچهها ، شیطنت بچهها درس خواندن آنها سخن بمیان آمد اصولا وقتی خانمها دورهم می نشینند بیشتر صحبت آنها بدور رفتار وکردار بچهها میچرخد ، خلاصه خانم آقای "م" میگفت امروز کامبیز که از مدرسه بمنزل آمده پنجاه

تومان خواسته من بااین پول دادنهما موافق نیستم ، او هرچه التماس کرد من از این گوش شنیدم واز گوش دیگر بیرون کردم ، حتی میگفت میروم از مادر محسن قرض میکنم بازهم محلش نگذاشتم اصولا نگفتم تو باکی حرف میزنی اما خانم جان این آقا بچه خراب کن است تا از راه رسید کامبیز پریسد او را بغل کرد ، ماچش کرد گفت بابا باید پنجاهتومان بدی . . این مرد نگفت تو پنجاه تومان را میخواستی چه بکنی فوری از جیبش درآورد وباو داد

خانم جان اگر من میخواستم که بااین زودی نمیداد . . . هرارعذر وپنهانه میآورد وبالاخره هم میگفت ندارم اما در مقابل کامبیز و خواستههای او ضعیف است ، اگر بگوید این کبوتری را که روی هوا پرواز میکند برای من بگیر ، تا بگیرد آرام ندارد . . .

مادر محسن پس از شنیدن سخنان ودرد دلهای مامان کامبیز گفت :

خانم اتفاقا امروز محسن هم همین مبلغ را از من خواست ودر مقابل امتناع من از دادن آرام نه نشست آنقدر گفت وگفت تا مرا راضی بدادن کرد ، تصادفا بعد از ظهر که در حیاط این باغچه کوچولوی خانه را آب میدادم می شنیدم که مادر سعید وسعید هم همین گفتگو را دارند من که تصور میکردم محسن شیشه پنجره ای شکسته یا بکسی





مشکلات عظیم و بی پایان امر تربیت ، انسان متمدن کذائی که منکر عوالم دین و بیخبر از ماهیت متغیر و متلون روح انسانی هم هست عملا دایره مطلب را آنقدر محدود و محقر گرفته و فکر خود را آنقدر جمود سازد که یکباره داعیه ابتکار عمل در امر تربیت را بدست معدودی مکتب سازان بت تراش (که برای جامعه قرن بیستم بتهای نامرئی تراشیده و وسیله سرگردانی اجتماع را فراهم میسازند) سپرده و با فراغ خاطر و آسودگی خیال سرنوشت نسل حاضر و آینده را بدست اوهام و خیالات و در مراتب بالاترش بعلم و دانش ناقص خود سپارد ، حال آنکه در تربیت و هدایت بشر شخصیت‌های آسمانی

عقل و علم هیچ مربی عاقل و دانائی نمیتواند ادعا نماید که ننهاسعی و اهتمام و بذل توجه خواهد توانست سعادت و کمال فرزند دلیند خویش را تضمین نماید ، بلکه چنین شخصیت و ارسته‌ای توفیق امر تربیت و هدایت را دراصل از خدا میخواهد و خود را وسیله‌ای بیش دراین میان تصور نمیکند ، و چنین شیوه‌ای مخصوص مکاتب دینی بوده و هرگز در مکاتب فرهنگ بشری که امر تربیت و هدایت را امری سهل و ساده بنداشته و همواره از ظاهر شروع مینماید ، تحقق پذیر نیست .

حال با دردست داشتن چنین اطلاعاتی در سطح عمومی و از تاریخچه زندگی گذشتگان چقدر مضحک و خفت‌آور است که در قبال

روحانی تربیت میشوند فقط با همان تربیتهای مانوس بوده‌اند و فعال و جدی ، که اگر از این محیط بیرون نمیرفتند شاید تا آخر عمر هم معتقد و جدی باقی می‌آمدند ، اما این‌ها هنگامیکه به محیطهای باز و آزاد میرسند و با ضد سنت‌ها روبرو میشوند ، ناچار از گذشته خود می‌برند و به نفرت و انزجار پیوند می‌زنند همچنین در روستاها هنگامیکه در همان محیط یک روستائی میماند ، با تعلیمات ملا آشناست و سخت پای بند و معصب و سنتی ، اما همین که به شهر می‌آید و گرفتار تضاد می‌شود در انجام آداب و رسوم گذشته دچار تردید می‌گردند .

چون در برخورد با جامعه‌های باز تحت تاثیر آداب و رسوم نوین قرار گرفته یکبار همه آن آداب و رسوم قبلی را که بدون استدلال و تعقل آموخته بوده از دست خواهد داد .

پس باید توجه داشت که هرکدام از طاعات و عبادات و رسوم مذهبی ما بایستی همراه با شناختی باشد تا بمحض برخورد به افکار نوین متلاشی نشوند و دچار اضطراب ، بی-تصمیمی و نهایتاً بی اعتقادی نشویم .

حضرت علی (ع) میفرماید : المتعبدین غیر علم کحمار الطاحرنه بدور ولایبوح من سکانه . پرستنده بدون دانش مانند خر آسیا است که میچرخد و از جای خود دور نمیشود .

که خود بنیاد پروردگاری و در مکتب مستقیم ربانی (پس از گذراندن ادوار بسیار سخت و ریاضات مشروع شدید و تحمل محرومیت‌های همه‌جانبه) بمقامی رسیده‌اند ، با تمام جد و جهد و عشق و محبت و دلسوزی و مهربانی نتوانسته‌اند انسانهای غرق در امیال و شهوات را چنان تربیت کنند که از ظلمت جهل و غفلت نجات یافته و استعداد‌های ظاهری و باطنی خود را برای سیرتکامل روحی در طی دوران زندگی بکاراندازند ، و یا حتی پس از نجات از گمراهی در طریق حق ثابت قدم بمانند و اینان علاوه بر اینکه خود میتوانند بهترین معلمین و مربیان بشر بوده و از عهده تربیت انسانهای سلیم‌النفس و پاک نهاد بیایند ، اساساً از جهت دیگری نیز نقش معلم و مربی واقعی را در عمل نیز ایفا مینمایند و آن عبارتست از اینکه اینان (شخصیتهای آسمانی) خود نمونه کامل انسان واقعی تکامل یافته بوده و در مقام تعلیم و تعلم و هدایت و تربیت بشر خود را در قالب یک الگوی صحیح و نمونه تمام عیاری پیش چشم تربیت شوندگان ، حاضر و آماده قرار داده و در مقام تحریک استعداد‌های عالی و کمالات باطنیشان ، مستقیماً و با من غیر مستقیم نقش یک عامل محرک موثر و با نفوذی را بازی میکنند .